

# احوال حضرت سیدنا جدین علیہ السلام

لِذَا قُتِلَ عِنْدَ الْبَابِ دَخَلْنَا مُسْلِمًا فَيَمْنَعُنِي أَنْ أَدْخَلَ الْبَابَ حَاجِبُهُ

مصعب چون بشنید او را بزندان کرد و عبید الله را در اوقات نوبت در زندان با نصب معاتبات روی داد و از آن پس چنان افتاد که عبید الله قصیده در جو قیس عیلان بگفت و از آن جمله است

أَلَمْ تَرَ قَيْسًا قَيْسًا عَيْلَانَ بَرَقَتْ مِحَاهَا وَبَاعَتْ بَنَاهَا بِالْمَغَازِلِ

چون ز فرین حارث کلانی این قصیده را بشنید مصعب پیام کرد که من در راه تو با ابن لزر تا یعنی عبد الملک قال سید هم و ابن حرمر دم قیس را بجز میراند و از آن پس حاجتی از بنی سلیم عبید الله بن حررا ایسر کردند چون ابن خراجال بید با ایشان گفت من این شعر را چنین گفته ام

أَلَمْ تَرَ قَيْسًا قَيْسًا عَيْلَانَ أَقْبَلَتْ وَسَارَتْ الْيَنَابِقُ وَالْقَنَا وَالْقَبَائِلِ

و در شعر سابق بجای ایشان را نموده بود که قیس عیلان ریش خود را در برقع در آورده و بنال را بدو کت تبدیل داده اند و در اینجا نمود که ایشان در یاری ما با نیزه و تپیله باید مذکر کن اجتماعت باین سخنان کوشش نیاوردند و مردی از ایشان که عیاش نام داشت او را بگشت معلوم باد که این همان عبید الله بن حرر جعی است که در آن زمان که حضرت امام حسین علیه السلام بجانب کربلا راه می سپرد و در یکی از منازل فرود کرد دید چنانکه مذکور است عبید الله نیز در آنحوالی در خیمه خود جای داشت امام علیه السلام او را بیاری خویش خواند لکن وی قبول نکرد و کرد اینک این سب و شمشیر که برای ممالک بی نظیرند حاضر است امام علیه السلام از وی پذیرفت و از آن پس عبید الله بن حرر همیشه افسوس می خورد تا چنانکه حضرت آنحضرت رفت چنانکه در بعضی اشعارش مشهود است و بعضی او را عبید الله بن حرر جعی نوشته اند

## ذکر پاره سوانح و حوادث سیال شصت و هشتم هجری نبوی صلی الله علیه و آله وسلم

نوشتند که در این سال چهار رایت حج اسلام در عرفات از چهار طبقه که اعیان خلافت داشتند با هم تقابل کردند یک لواء از ابن خنیفه و اصحاب او بود و یکی از ابن زبیر و اصحاب او و دیگری از جماعت بنی امیه و چهارم از خندق ضروری بود و غریبان بود که در میان این چهار رایت و جماعت فحمله نزارعت و شاجرتی روی نداد و از همه سالم تر رایتی بود که با ابن خنیفه و اصحاب او ملوب بود و در این سال طبر بن اسود بن عوف زهری از جانب ابن زبیر عامل مدینه بود و برادرش مصعب در کوفه و بصره امارت داشت و عبید الله بن عتیب بن سعید و ثناب کوفه میراند و هشام بن ابی سبه قاضی بصره بود و عبید الله بن خزاعه در ضرامان نافذ فرمان بود و عبد الملک بن ابی در شام کوس خلافت میسکوفت و با ابن زبیر برابر میرفت و در این سال بروایتی که اشارت رفت عدی بن حاتم طائی وفات نمود و هم در این سال ابو اقلیشی که احمر بن مالک نام داشت رایت قامت بدیکسرای افروخت یعنی گوید ابو و تقد از حلا مان بود که در فتح کوفه حضور داشتند چون وفات کرد هفتاد و چند سال از زور کارش گذشت بود و نیز در این سال بو شریح خزاعی کبسی که خلیفه بن عمر نام داشت پرورد جهان گفت و نیز در این سال

سوانح  
جماع هجرت  
در غایت

مجلس حضرت  
و وفات بنی امیه  
و وفات بنی امیه  
و وفات بنی امیه

# ربع دوم از کتاب شکوة الادب صری

وفات عبدالمطلب  
عجائب

عبد الرحمن بن عابد بن ابی بلعه با بام سوخته مفتوحه و لام قمار ثناءه فوقانی مفتوحه و عین هله مفتوحه بسیار بویا  
روان کشت بعضی گفته اند تولد او در زمان رسول خدای مستلی است علیه وآله بود و هم در ایصال عبد الله بن  
عباس وفات نمود

## شرح حال عبد الله بن عباس بن عبد المطلب بن هاشم

### عبد مناف و وفات او علیه الرحمه

در ایصال قبول فی بحر علوم و خیر الامه لا علی العموم فقیه محدث و عالم معتبر عبد الله بن عباس بن عبد المطلب ابن هشام  
بن عبد مناف در ارض طایفه چنانکه از این پیش اشارت یافت رایت علم و دانش انشون بکر سزای بر کشید و آنجا  
از اصحاب رسول خدای مستلی است علیه السلام و پیغمبر آنحضرت و از اصحاب علی مرتضی و محبت آنحضرت و شاکر و دوست  
جلالت قدر و عظمت شان و شرافت تمام او از آن برتر و در استیلاش در خدمت آنحضرت و مراسم عداوتش با  
اصدای آنحضرت از آن مشهور تر است که کتوم ماند چنانکه در این کتاب نیز در احتجاج او با نیرید پسید و ابن زبیر منبیه  
پوستن بجهت خفیه و اعلائی کلمه حق و تقویت دین پاره روایات مطهره کشت و این که در رجال کشی پنج حدیث منصف  
استند که دلالت بر طعن آنجناب میکند مطهر است از درجه اعتبارناظر است و حالات او در حضرت امیرالمؤمنین  
اوقات و احوال جل و صفتن و ما رقبه بدرجه است که جلالت قدر و خلاص او را تصریح نماید و علمای رجال در کتب  
خدان احادیث را که بر قبح او دلالت کند پسخ داده اند و نیز در احتجاج حضرت امام زین العابدین علیه السلام در تامل  
آیات شریفه که در این کتاب در جای خود مطهر است بی تامل شاید و در رجال ابی علی از زهری مطهر است که گفت از  
حارث شنیدم میگفت علی علیه السلام عبد الله بن عباس در بصره والی گردانید و عبد الله دو هزار بار هزار بار  
که در بیت المال بصره بود برگرفت و بجزه ملحق کشت و از خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام تارک شد و چون این خبر در خدمت  
آنحضرت معروض افتاد بر سینه صعود داد و بگریست و فرمود هَذَا ابْنُ عِمِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي عِلْمِهِ وَ  
قَدْرِهِ تَفَعَّلَ مِثْلَ هَذَا كَيْفَ يُؤْمِنُ مَنْ كَانَ دُونَهُ الْاِخْرَاحُ بِثَبْتِ بَعْضِ بَعْضِ رَسُولِ خَدَائِنِ اسْتِ كَمَا بَانَ  
علم و قدر که او را است مثل این کار از وی نمودار می شود پس چگونه کسی که از وی فرود تر باشد کار با او کند لکن آنچه در  
از صفات حدیث شمارند و بعضی گویند که این خصه بعد از عبد الله بن عباس منسوب است که بر او را دست امیج نیست زیرا که  
عبید الله در بین از جانب امیرالمؤمنین عامل بود و خصه او با سیرین رطاه مشهور است و اگر این کار را بعد از آن  
نسبت دهند با آن حالت اطاعت که در آنحضرت پیور زید موافقت بخوید و ممکن است که بعد از آنکه آن مال دیگر باره بخدمت  
امیرالمؤمنین بازگشت نموده باشد و بعد دوام از جانب حضرت امام حسن با بارت بصره زقبه باشد و غلب علمای  
اعلام در مدح و منقبت او و خلاص و محبت او در حضرت امیرالمؤمنین و سواله و نصرت با آنحضرت و مخصوصه آنجناب  
آنحضرت و سوار بیت در خدمت آنحضرت بمالفت و زبیده اند و گفته اند هیچ وجهی بگفت و شبست در حق او نمیرود  
و گویند اگر چیزی در قبح او گویند همه از در حد و بغض است در جمالیس المؤمنین مطهر است که علوه در آنجناب در علم  
تغییر و فقه و حدیث مشهور است صاحب استیجاب روایت کند که رسول خدای مستلی است علیه وآله در حق او دعا کرد

# احوال حضرت سیدنا جدین علیه السلام

و عرض نمود اللهم علیه الحکمة و ناول القرآن و برویتی دیگر فرمود اللهم بارک فیهِ و اکثر مِنه و اجعله  
 من عبادک الصالحین و هم امیر المؤمنین سلام الله علیه که یکبار در راهی طعمه وزیر برای مصاحبه میفرستاد در حق و قوت  
 من کان له این عجم مثل ابن عباس فقد اقر الله عینه در بحار الانوار از حضرت ابن لایق و مسطور است که وقتی کتب از مردم  
 خارج از این عباس رضی الله عنه از او صاف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پرسش گرفتند من عباس از وی پرسش  
 نمود و آن مرد در جواب فرمود فقال لقد کان والله علی امیر المؤمنین علیه السلام تشبه القصر الزاهر  
 و الاسد الحار و الفرات التارخ و التریج الباکیر فاشبهه من الفم رضوءه و بهاءه و من الاسد  
 فجاجته و بیضاءه و من الفرات جوده و سخاؤه و من التریج خصبه و جباؤه و عقیق النساء  
 ان یأتین بمثل علی بعد النبی صلی الله علیه و اله ما سمعت و ما رأیت انسانا حاراً بمثله و قد طبت  
 یوم صفتین و علیه غمامه بیضاء و کان عیاه سراجین و هو یوقف علی شرفه یخصمهم و یجهمهم  
 الی ان انتهی الی و انا فی کف من المسلمین کنت سوکته با خدا می کرد امیر المؤمنین علیه السلام چون ماه فروزنده  
 و شیر خورشند و بجز خورشند و بهار بارنده و در ضو و بهار چون ماه ساه بود در شجاعت و بهالت چون شیر خور  
 می نمود و در جو و سخا چون فرات پهنا و در آب و در غیب و در شش چون ابتدای بهار بود که همیشه از کثرت باران  
 کوه و دشت را سیلان امطار مانند انهار میدارد همان زمان جهان عظیم و نازاد میستند که بعد از پیغمبر نزدیکی چون  
 علی میاورند هرگز نشنیده ام و ندیده ام که بچکس نماند آنحضرت در میدان محاربت جوید همانا در جنگ صفین  
 آنحضرت نگران شدم که عمامه سفیدی بر سر داشت و هر دو چشم مبارکش چون دو چراغ فروزنده درخشیدند و در بر  
 کرده و بر هر جاغتی با ستادی و ایشانرا بچکس بگیریش و ادبی تا کاهنی که بمن پوست و اینوقت در میان جامعی از مسلمانان  
 بودم پس اصحاب خود را خطاب کرده با داد جنگ و رسوم برده و فون تیغ را زدن و طغنه زدن و با قوت دل قدم نهادند  
 و قلب را رخ بجا ربت خضم و تحسین کلامی بدیع و فصیح برانند که کارنامه جنگ آن روز کار با بان کردش  
 لیل و نهار است و چون آن کلمات بلاغت آیات در اموغ کارشند داشت غان قلم مستطفا قناد در کتاب  
 مستطرف مسطور است که وقتی هر قل بادشاه روم معاویه بن ابی سفیان کتوب کرد که امر از شش و لاشنی آندین که خدا  
 جز آنرا نمی پذیرد و از کلید نماز و از عرس هشت و از صلوات هر خبری و از چهار چیز که در آن روح میباشد با اینکه در اصل طایل  
 و ارحام است و رکعت نداشتند و از مردی که او را پدری نیست و از مردی که او را مادری نباشد و از قبر که صاحبش را  
 و از قوس فرخ که آن حیت و از آن بغمه که آفتاب یکد فخر آن بنافت پیش از آن بر آن طالع نشه و بعد از آن طلوع  
 نخواهد کرد و از آن کوی کشنده که یکبار از جای خود بکویچید و از آن پیش از آن پس کوچ کرده و نکند و از درختی که بدون آن  
 برویند و از آن خبر که قفس است و روح ندارد و از امر و زودیر و زود باد و بعد از آن آندین بربق در صد و از آن و آن که  
 در قبر میباشد با من خبر کوی چون این کتوب بمعویه بر رسید با او گفتند تو از عهده پاسخ این نامه بر نیانی و اگر خطانی  
 در جواب از تو بپسند جلالت عظمت تو از چشم ایشان ساطع شودیم اکنون با من عباس نویسن تا از این سائل خبر ده  
 معویه با من عباس نوشت و او در جواب مسطور فرمود اما شنی با ما آب است چنانکه خدای یغوا به و من الماء کل شیء حی  
 و اما لاشنی اینجان ناپایدار است که ناپیروز نباشد و اما آندین که خبر آنرا خدای نمی پذیرد لا اله الا الله و تصدیق بقرآنی

بشرفی فرستاد

سوال هر قل از پیوسته  
 چند سائل و جواب  
 ان از ابن عباس



# ربع دوم از کتاب مشکوٰۃ الادب ناصری

واه منساج مسلوۃ الله اکبر است و اما نرسین خلت لاحول ولا قوۃ الا بالله العلی العظیم است و اما مسلوۃ همه چیزها ما  
 سبحان الله و بھلہ است و اما پنجم چیز که در آنها روح است با اینکه در اصلاب رجال و ارجام نما، رکوعنی مذمت ایند  
 ایشان آدم و حوا و نوح و صابح و کبش اسمعیل است و اما نهم که او را مادر نبود حضرت آدم سلام الله علیه است و اما  
 آن قبر که صاحبش امیر داند ما ہی یونس است که آن حضرت را در بجر کردش میداد و اما شش فرج امان خداوند است  
 مرشدگان خود را از غرق شدن و اما بقعه که یکدفعه خورشید بر آن تابید زمین در یابی باشد که برای بنی اسرائیل دریم  
 شکاف و اما آن کوچ کنند که یکدفعه کوچ کرد و از آن پیش و از آن پس کرده و کند کوه طور سینا است که در  
 میان آن و ارض مقدسه چهار شب راه باشد چون بنی اسرائیل عصبان و زیدند آنکوه را خدا تعالی بی پروی  
 دو بال طیران داد و منادی مذاکره و اگر توریه و احکامش را قبول کردید از شما کف میکنیم و اگر نه بر شما می کنیم بنی  
 اسرائیل توریه را بپذیرفتند و معذرت بخواستند و خدا می آنکوه را بجای خود و شش از کرد و ایند چنانکه فرماید  
 لَذُنُقْنَا الْجَبَلَ فَوَقَّعَهُمْ كَانَةٌ ظَلَّةٌ وَظَنُّوا أَنَّهُ وَاقِعٌ بِهِمْ و اما اندر حق که بدون آب روئیده شد شجره قطیسی است  
 که خدا می تعالی بر فراز سر حضرت یونس منبر کرد و اما پنجم که باروح تفتیش است صبح است چنانکه خداوند فرمود  
 تفتیش و اما پس غل است و دیر و زجرت و مثل و فرادت و طل بعد از فردا آرزوی و اطل است و اما برق  
 مخارق و تازیانه باشد در دست ملائکه و ابرار بدان میرانند و اما رعد اسم فرشته است که ابرار را میراند و صوتش صراحت  
 است و اما آن محوی که در قر است همان قول خدا می است وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَاتٍ لِّبَنِي فَهَوِّنَا اللَّيْلَ وَ  
 جَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرًا و اگر این محوی ز شب از روز و روز از شب شناخته شد می شیخ طبرسی از سلیم بن  
 میس در کتاب احتجاج مذکور میفرماید که در آن هنگام که معویه بدین برفقه بود و وقتی بر جمعی از خویش سرور نمود و ایشان  
 رعایت تعظیمش را بی پای برخاستند لکن ابن عباس تکبیر و تعظیم او نپذیرد و گفت معویه بد روی کرد و گفت هیچ  
 چیز ترا از کریم من مانع نشد مگر کینه آنکس من باشد در صفتین تعاطت نموده ام اما از این کار رنجیده نباید بود لکن  
 نیز بگریه شام که او را بظلم بگشتند و معویه را از این سخن مقصود این بود که شما او را بگشتید لکن ابن عباس ز این مقصود  
 انظار کرد و فرمود چه باید کرد عمر بن خطاب نیز مظلوم گشته شد معویه گفت عمر را کافری بگشت ابن عباس گفت  
 پس عثمان را که گشت مسلمانش بگشتند ابن عباس گفت همین معنی در ابطال ندعای تو جمعی بسیر می است معنی  
 تو خود کونی مسلمانان اجتماع و زیدند و او را بگشتند معویه سخت خجل گردید و روی سخن را بگردانید و گفت با اطراف  
 حالت خود فرقم کرده ام که مردمان را از ذکر مناقبت علی و اہلبیت باز دارند تو نیز از ذکر مناقب ایشان زبان بر بند  
 عباس گفت ای مادر از خواست قرآن نمی میکنی معویه گفت فی ابن عباس گفت از متصل در معانی قرآن مسکنی منع  
 بیانی گفت آری گفت پس تورات قرآن بگذرانیم و اما تحقیق معانی که خدا می تعالی راده فرموده منکریم و مضمت  
 کا تکبیر معویه گفت معنی قرآن از آن کیس پرس که باو پیشش ابر آن وجه که معیار تاویل تو و اہلبیت تو است بنام  
 ابن عباس گفت همانا خدا می سبحان قرآن را جز برای اہلبیت ما نازل کرده است چگونه معانی قرآن را از آل اہلبیتان  
 مسؤل کنیم معویه لرزم گشت و راه جواب نیافت و آنگاه از راه دیگر با ابن عباس سخن راند چون بحث طوبی است و  
 کتاب احتجاج از صدر حدیث تا انتهای آن و آمدن معویه از سفر حج بدینہ و استقبال نمودن جماعتی و کلمات او با

و اما از ذکر او در این جزوه خبری نیست

اینکه

# احوال حضرت سیدنا جیدین علیه السلام

۷۳۰

با مردمان و اظهار بران نمودن معاویه از کسیکه بزاق علی و فضیلت اہلبیت عہم اسلام سخن کند وی را وسیع وارد  
و در اینجا تمام کارش بود انصاف جت با بکلا با این حالات و مقامات که در این عباتس موجود است سخت بعید بنا  
که دامان جلالتش از خبار قبح و ذم آلایشی پدید آید سوگند این عباس سال پیش از ہجرت در شعب ابی طالب  
روی داد و بعضی در میلاد او بطور دیگر روایت کرده اند و مقدار عمرش را ہفتاد و دو سال و ہفتاد و یک سال و ہفتاد  
دو سال با اختلاف نوشته اند چنانکہ در کتاب رجال ابی علی و حلیب التبر و کتاب مجلس المؤمنین مطبوعہ کتبی  
ابن عباس کفن بزن آوردند مرغی سفید و نیک صورت در کفنش درآمد و ناپدید شد و بروتی چون خواستند بوی  
نازک گذارند آن مرغ در اکفان او درآمد و ناپدید گشت و چون در قبر جایش دادند صدائی شنیدند یا ایہا الناس  
المطہنتہ ارجعی الی ربک و ارضیہ مرضیہ فاذا دخلی فی عبادی و اذ دخلی جنتی  
و گویندہ را ندیدند و ابنتہ کسیکہ پسر عم پسر مستی است علیہ آله و دارای این صفات باشد و پسر صلی است علیہ و آلہ  
او انکوند و غا فرماید چراغ دلش روشن و مراثت قلبش پاک و تابناک خواهد بود و از حایق مسائل و دقائق معانی  
و مدارج امور و معارج بہائی آگاہ است و بعلاوہ این علم و جلالت جوہ و سخاوتی بکمال داشت چنانکہ در جلالتش  
بشار گیرند در کتاب ستطرف مطبوعہ است کہ وقتی عبد اللہ بن عباس سوتیہ درآمد سوتیہ از ہدایای نوروزی قبیلہ  
نفسیہ و البندید بعد و مشکلی فراوان و اوانی طلا و نقرہ با حاجب خود بدو فرستاد چون حاجب آنجا را در دستش  
فرد نهاد این عباس بجانب حاجب نکران بود کہ بر آنہا گرانست گفت آیا در این ایشیا رضبتی اری گفت اری  
سو کند با خدائی در نفس من ہاں ہواست کہ یعقوب رہا یوسف بود عبد اللہ از این سخن غمخیزید و آنجا را باو بخشید  
حاجب گفت فدای تو شوم ہی بیم دارم کہ این خبر بمیویہ رسد و بر من بختد و حذر و دفر سو د این جلد را بنجام خود  
مخوم بگردان و با خازن ما بسپار تا ما ہر وقت خواہیم از این شہر بار بر بندیم بوی تو بار کنیم شب ہمگام بفرستیم  
حاجب گفت سو کند با خدای این جلیت کہ برای این گرم فرمودن بکار رفت بیشتر از گرم بود چنان افتاد کہ سوتیہ  
بنیابی سفیان آن صلہ و تقدیم کہ در حضرت امام حسین علیہ السلام مینمود باز گرفت با حضرت عرض کرد  
چہ باشد کہ با پسر عمت عبد اللہ بن عباس تو حق فرمائی چہ او با ہزار ہزار بار باز آمدہ است فرمود این  
بسبلغ چگونہ برای عبد اللہ بجائی ماند چہ او از باد و زندہ و دریای جوشندہ جو ادترو سخن تراست و از آنجا  
پس بگوئی باین عباس کردہ از دستمان بویہ و حبس صلات او و ضیق معاشش خویشتر شد و باز نمود  
کہ بعد ہزار و دہم حاجتمند است چون عبد اللہ آن نامہ نامیرا قراست کرد دید کانشانک آلود شد و کتبی بویہ  
ہمانا در ہمدامن و نعمت و ناز و دولت روزگاری سپاری لکن حسین علیہ السلام از ضیق حال کثر بحال  
سکایت فرماید بعد از آن با و کیسل خود فرمود یک نیمہ از آنچه در جیب تلک من است از طلا و نقرہ دو دانہ بخر  
حل کن و عرضند دار کہ احوال خویش را در خدمت آنحضرت مناصفہ کردہ ام اگر این جلد او را کافی است خواہ  
و گرد آن بیم دیگر را نیز در حضرتش تقدیم کنم چون رسول ابن عباس این پیام بگذاشت امام حسین علیہ السلام  
فرمود اما نشد و اما ایہذا چون ہمانا ای حال بر این غم من سخت کران افتادہ و مکان نمیکردم کہ او را بخل را از برای ما

# ربع دوم از کتاب شکوه الادب ناصری

۷۳۱

بخشد و دیگر وقتی مردی از انصار در خدمت ابن عباس شد و گفت ای پسر عم محمد صلی الله علیه و آله همانا درین شب خدای من فرزندی عطا کرد و محض برکت و بهیمنت بنام تو باشم اما درش برود فرمود خدای در آنچه بوازرائی داشته برکت دهد و در این محیبت بجزت فرماید آنگاه و کسبیل خود را بخواند گفت برای این کودک جاریه خریداری کن تا او را شیر دهد و دوست دینار به پدرش بده تا در تربیتش انفاق کند آنگاه با مرد انصاری فرمود از پس روزی چند با بیا چه وقتی نزد ما آمدی که چیزی نداشتیم و بضیعت معیشت و چاره بودیم آنرا و گفت خدای تو هم اگر بیک روز پیش از حاتم بجهان آمده بودی نام از وی نامدی در کتاب رجال از عبد الله بن عبد یاسیل که مردی از اهل طایفه است باینسان خود روایت نموده است که گفت در نهضت که ابن عباسی فاطمات نمود بعد از شش فرسنگ و او در آن میت که جای داشت از بهوش برفت لاجرم در صحن سرش در آوردند و چون فاطمه یافت گفت همانا خلیل من رسول خدای صلی الله علیه و آله مرا خبر فرمود که زود باشد که مراد و مهاجرت افتد و زود باشد که از آن دو بجزت بیرون شوم و یک بجزت در خدمت رسول خدای بگذریم و بجزت دیگر با علی علیه السلام بیایم بر دم و نیز بمن خبر فرمود که زود باشد که کور شوم و کور شدیم و زود باشد که در آب غرق شوم پس هر صحن حکم درین دو قبا و اهل سن مراد بر بجزت نغلت و زیند چه اندک غرق شدیم و از آن پس بیرون آمدند و نیز مراد فرمود که اگر بجزت طبقه برانت جویم یکی از جماعت ناکشین که ایشان اصحاب جمل هستند و دیگر از گروه قاطین ایشان اصحاب کربلا شام هستند و دیگر از مردم خوارج و اینها اهل نهروان هستند و دیگر از طایفه قدریه و ایشان با مردم ناصری بودند آنها برابر شدند و گفتند لا قدر و دیگر از طایفه مر جینه که با مردم یهود در دین آنان مانند شدند و گفتند آنرا علم راوی گوید آنگاه ابن عباس گفت بار خدا یا من زنده ام بجزت علی بن ابی طالب علیه السلام بر آن زنده بود و میرم بر آنچه علی بن ابی طالب بر آن برد یعنی در حیات و عمارت بعقیدت آنحضرت شایسته جویم و از پس این سخنان بر مرد پس او را غنیل داده و کفن کردند و بروی نماز گذاشتند و در مرغ سفید بیاید و در کفیش داخل شد و مردمان همی گفتند این مرغانه و علم او بودند که با وی مدفون شدند مسودی گوید ابن عباس از بیک بر علی و حسن و حسین

حسین علیه السلام کبرایت هر دو چشمش کور شد و این شعر را در باب کعبی خود گوید

إِن يَأْخُذِ اللهُ مِنْ عَيْنِي نُورَهَا      فَنِي لِيَانِي وَقَلْبِي مِنْهَا نُورٌ  
فَلَبِي ذِكْرِي وَعَقْلِي غَيْرُهَا دَخَلٌ      وَفِي قَمِي صَارِمٌ كَالسِّيفِ مَا نُورٌ

وقتی که ابن عباس گفتند از چه بود که علی علیه السلام ترا بجای ابونوسی اشعری برای حکیم نفرستاد و فقال  
مَنْعَ مِنْ ذَلِكَ خَائِلٌ الْقَدَرُ وَقَضْرُ الْمُدَّةِ وَنَحْنَةُ الْإِبْتِلَاءِ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ بَعَثَنِي مَكَانَهُ لَأَعْرَضْتُ  
خَارِجَ نَفْسِي فَأَقْتَنَّا لِمَا أَبْرَمَ وَمَبْرَمًا لِمَا أَنْقَضَ آسَفًا إِذَا طَارَ وَأَطِيرُ إِذَا آسَفَ وَلَكِنْ مَضَى قَلْبِي  
وَبَقِيَ آسَفٌ وَمَعَ الْيَوْمِ غَدًا وَالْآخِرَةُ لِلْيَقِينِ كَمَا تَبَيَّنَ لِي أَنَّ خَدَايَ خَوَّاسَةٌ بُوَدَّ كُنْتِشْ تَمْنَعُنِي بَابِي إِذَا كُنْتُ  
بِجَايِ ابْنِ سُوَيْبٍ مَا سَوَّرَ مَشْرُومًا بِعَمْرٍ وَبَنِي لَعَا مَن بَرَّابَرِ مِثْلِي مَن نَفْسُ بَرِي قَطْعَ يَكْرَمٍ وَأَنْبَجُ دَرِيحٌ بَاقِيَةٌ بُوَدَّ سَكُونُ  
وَبِرْهٍ كَثُورَةٌ بُوَدَّ بِرْهَمٍ بِيَا قَمِي بِمِ الْكُونِ أَنْبَجُ بَكْذُوتُ بَانَدُ وَأَفُوسُ قِيَا مَتَا قَامَتْ جِبْتٌ وَهَرَامُ رُوزِي فِرْدَا نِي أَتَشْتِ  
سَعَادَتِ الْبَهَامِ بَرَهْ تَقِيَانِ وَبِرْهِنِ كَارَانَتِ يَمْنِي سَعَادَتِ وَحَسْبُ عَاقِبَتِ مَخْصُوسِ بَعْلِي عَلَيْهِ السَّلَامُ بَانَدُ وَابْنِ سَبَّانِ



# احوال حضرت سیدنا جیدین علیه السلام

چون فرزند بود از آن بخله علی بن عبد الله پدر خلفای بنی عباس است و دیگر جاس و دیگر محمد و دیگر فضل و دیگر  
 عبد الرحمن و دیگر عبید الله و دیگر کلبا است و مادر ایشان زهرا دختر مسیح کنده است و در میان اولاد او آریه  
 است و محمد و فضل فرزند می و بعضی نماز و مادر عبد الله بن عباس لیانه دختر حارث بن عزن از فرزندان عامر بن صعصعه  
 بود و نیز کنیت ابن عباس ابو العباس بود در کتاب درراخصائص الواضحه از شیخی روایت کرده اند که وقتی زید بن ثابت بود  
 شد عبد الله بن عباس به و نزد یک آمد در کابیش گرفت زید گفت ای پسر عتسم رسول خدای ای کار کن یا فرما گوید  
 تا با علمای خویش بسکون ز قمار کنیم زید دست او را گرفت و بپوشید و گفت ما را امر کرده اند تا با این نیت خود چنین  
 ز قمار نمایم و نیز در کتاب مطورند کوراست که ابن عباس میگفت **نَجَامَعَةُ الْعَاطِلِ فِي الْغُلِّ وَالْوَفَاءِ تَحِيرُ مِنَ**  
**نَجَامَعَةِ الْجَاهِلِ عَلَى التَّنْذِيرِ وَالْإِسْتَبْرَقِ** فراموش شدن با مرد عاقل در غل فریب بهتر است از جهالت جاهل  
 فرار شدن و استبرق و هم در کتاب مطور است که وقتی جاسین پسرش عبد الله گفت ای زید یعنی عمر بن الخطاب با  
 تو خلوت میکند و شورت بیاید و ترا ابراکا بر صحابه تقدم میدهد ترا پنج فصلت و صیت میکنم سخت آنکه ترا در افش کن  
 دیگر اینکه از بچگی در حدیث غیبت بران ستم بروی دروغ نه بند چاهم آنکه در سپهر با وی صحبت بسیار کنم  
 هرگز با وی خان خیانت موز که بر خیانت تو مطلع کرد و نیز در کتاب مطور است که ابن عباس گفت **لَا يَزِيدُكَ**  
**فِي الْمَعْرُوفِ كَفْرٌ مِّنْ كَفْرِهِ فَإِنَّهُ لِيُشْكِرَكَ عَلَيْهِ مِمَّنْ لَوْ تَقَطَّعَ الْبُرُوكُ بِرُكُوبِ كَفْرَانِ** و زیدین روی کتاب است پس  
 با وی احسان همی وزی برابر کرد از نوشیگر بنیاید یعنی اگر بنده قدر احسانت داند خدا تیشکر احسان گذارد وقتی  
 مردی اعرابی با ابن عباس گفت آیا بنیاک هستی که اگر با مردی که بن ظلم کرد و ند ظلم کنی کنای بر تو باشد گفت **الْعَفْوُ**  
**أَقْرَبُ لِلتَّغْوَى** اعرابی گفت **وَلَمَّا أَنْتَصَرَ بَعْدَ ظَلْمِهِ فَأَوْفَاكَ مَا عَلِمْنَا مِنْ سَبِيلِ كُنَايَةِ** از این که اگر خدای  
 میفراید گذشت نمودن بنوی نزد دیگر است چنین بفرماید که بر آنان که ظلمی بر ایشان رفت و در مقام داد خواهی بر آید ای  
 نیت یعنی مورد بحث و عقاب نیاید وقتی مردی در آن اندیشه رفت که زیانی بر ابن عباس فرود آورد پس در آن  
 از وی پرسید که در پیشگاه کعبه معطر نشسته بود و زیاده و گفت عبد الله بن عباس بگوید امروز نزد من تغذی جوید ایشان طعام  
 کشتن ناما روی برای عبد الله نهادند و سزای او از بهمان آن گنده شد عبد الله از ورود ایشان سبب سپید و  
 بر انداخته عبد الله بفرمود تا جامعی بخریداری خوا که در گوهی بجزیدن مان و جامعی بطبخ برقتند و از سخت خوا که پیش نهاد  
 و هنوز فراغت نیافته بودند که خوانهای طعام بیار و دزد و بخوردند و برقتند آنجا ابن جاسین با وکیل خویش گفت آیا آنچه  
 آماده شده روزی شود گفت آری گفت پس بهترین است که همه روز نماز را بشکنند و ابن جاسین میگفت **أَطْلُبُوا الْعَفْوَ**  
**بِاصْلَاحِ مَا فِي آيِدِيكُمْ فَإِنَّ الْفَقْرَ يَجْمَعُ الْعُيُوبَ** تو اگر برادر اصلاح و تریب آنال که در دست دارید باز جوید دنیا  
 مندی جامع تمام عیوب است و نیز در کتاب درراخصائص و بعضی کتب دیگر مطور است که بعضی گفته اند که هر کس در طلب حال  
 دفعه و سخا باشد برای جاس و باید چه فضل بن عباس عالی کمال و عبد الله بن عباس یعنی کمال و عبد الله بن عباس  
 افزون از خود هم و خیال داشته اند و او را از فرط وجود مسلم بگویند و خواهند و اول کسی است که خوانهای طعام در طرف  
 بناد و دیگر باز نمی گشت و اگر کسی بودی سباع بخوردند و با مردمان در مملول خویش مساوات محبت و هر روز با دنیا  
 فقط میکرد و هرگز در کار خویش تغییر نداد و نیز بعضی نسبت وضع سواعد را در طرف و شوارغ نامی عبد الله و او را

گفت

کلی احسان ترا از احسان وزی

# دوم از کتاب مشکوٰه الادب ناصری

نوشته اند از علما و ارباب در اسلام عبد اللہ بن عباس و برادرش عیسی بن ابی سیرین و غیره و نیز از ائمه اربعه و غیره و نیز از ائمه اربعه و غیره و نیز از ائمه اربعه و غیره

تعالی بجز این چیزی در دنیا وجود ندارد

## ذکر کلمات و احادیث و روایات که از امام زین العابدین علیه السلام در توحید و معرفت حضرت اجل جلاله و عظم نواله رسیده است

در کتاب اصول کافی و دیگر کتب احادیث مسطور است که وقتی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام از معنی توحید پرسش کردند فقال ان الله عز وجل علم انه يكون في اخر الزمان اقوام متعقون فانزل الله قل هو الله احد والايات من سورة الحديد الى قوله عليهم ايدنا الضد ورفسن دام ودا ذلك فقد هلك فرمود بمانا خدای عز و جل در علم مخصوص خویش دانسته بود که در پایان روزگار گروهی از بندگانش را بیاورد که در آستان دین و مقام توحید متعمق و تفکر روزگار از نیروی سوره مبارکه که قل هو الله احد را که سوره اخلاص و جامع مراتب توحید است آیات مبارکات سوره مبارکه حدید را تا کلمه مبارکه که عليهم ايدنا الضد ورفسن دام ودا که بجز خدا و مرتب غنمت و کبریا حضرت الوهیت و یگانگی و بقا و قهاریت و قدرت آن ذات مقدس تعالی است فروستاد و اگر کسی بعد از این شواهد قیامت و آیات مبارکات باز نشد دیگر و جاده دیگر شود یا در حالت سگ و ریب رود در عرض ضلالت گمراهت رسد مقصود آنست که بر حسب اقتضای هر زمان در جزا فهم و در کلمات هر طبعه از اطلاق خلاصی تقاضای تکلیف تکلیفین خدای عز و جل مقدر بر عیبه رسولی بر ایشان برانگیخت و کتابی از آسمان بر ایشان فرستاد و در زمان بخت توان حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و علیهم اجمعین که نوبت اعلی درجه تکمیل و اتمام بر مراتب تکلیف است نیز آنچه بیستی از آیات باهرات و علامات قاطعات نمودار فرمود پس اگر تکلیفین با آنچه کردند و هدایت نکردند هلاکت کردند زیرا که در آنچه صورتی از آن بگذاشتند ایشان پای بند و سادس و تفصیلات چنانچه اگر امام سابقه نیز پیغمبر کنان زبان خود هدایت و کفایت نمی بستند در معرض جهنم حکم بودند و در اصول کافی از ابو حمزه ثمالی مرویست که حضرت سید العابدین سلام الله علیه آن فرمود یا ابا حمزه ان الله لا یوصف بحد و ذیه عظمه و بنا عن الصفة و کیف یوصف بحد و ذیه من لا یحد و لا یدرکه الابدان و هو اللطیف الخبیر یعنی ای ابو حمزه بمانا خدای عز و جل نمی تواند توصیف کرد چه محدودیت برای کسی است که بیرون از حد و دو جهات بنا و بزرگتر است خدای عز و جل را نیز که بحد و ذیه بصفتی که بندگان نمایند چه صفت کردن مخلوق بر حسب استعداد مخلوق است نه مقام خالقیت و چگونه میتوان او را بحد و ذیه صفت کرد با اینکه از خیر حد و صخر خارج است و او را هیچ شیئی نمیتواند بحد و ذیه ادرک نمی تواند و است لطیف دانما نگارنده حروف گوید در این کلام مخبر تمام دقائق و نکات لطیفه است که برداشتمندان دقت بیابان سگار نوازند بود و متعمق و تدقیق از باره لطایف آن اطلاع ممکن خواهد شد بمانا محدودیت برای کسی است که صاحب گم باشد یا مگر کتب در دایره زمان و مکان که مستعد مراتب محدودیت و تصور است جلوه گر باشد و خدای تعالی از جمله این اوصاف و احوال بیرونست هر چه گوئیم آن نیست و هر چه تصور نمایم جز آن است

تحقیق در این کلام

کلمات از حضرت امام محمد و توحید حضرت احدیت



# احوال حضرت سیدنا جیدین علیہ السلام

نه با نظر بنیش بیدار آید نه با بصر دانش نفهم کند به تقریبی از امام علیہ السلام مرویست که هر که خدای را بصفتی بیرون از آنچه خدای جلشانه خود را وصف کرده موصوف دارد در معنی عظیم بر خدای وارد نموده است در این صورت چگونگی توان برای آند است بیرون از هاله حد و حصر متر داشت و برای آنکه شریک ندارد و اینها را تواند داشت چه اینها را به هاله اینها باشد هیچ چیز هم جنس و هم از اندات بی نیاز نیست از چون و چند زمان و مکان و آغاز و انجام و متی و حتی و غایت و نهایت و چگونگی از لیت و ابدیت سخن اند حضرت امیر المومنین علیہ السلام میفرمود لیس لیس لیس لیس حد محدود و لا تعت موجود و لا وقت معدود و لا اجل مملود اینها مقصود از صفت حقیقت و کند او تعالی عما یصفون است چه هر محدودی باید مرکب باشد و آیه مبارکه لا تدرك الا بصار انهم لیسل بر آن طلب تواند بود چه اگر محدود بودی از ادراک ابصار بیرون نبودی و معنی غایت که در معنی یابد او را دید ما زبر این چیزی که مرفی تواند بود باید یا در مقابل باشد یا در حکم مقابل چنانکه در آینه و این صورت از صفات اجسام است و خدای تعالی از این صفت مبری است و ابصار جمع بصراست که حاسه نظر است و بر عین نیز اطلاق میشود و از آنکه محل حاسه است و هویدک الایا لکن خدای دیده او آنچه را که دید ما تواند دریافت از جوهر لطیف یا خداوندان ابصار را درمی یابد و هو اللطیف الخیر و باندگان از جانی که خود ندانند بطرف و نیکی رود و بد قاتق اشیاء آگاه باشد یا با یک بین و داناست تحقیق چیز یا اینکه ابصار از چه لطافت او را در نمی یابند و باین تقدیر لطیف مستعار خواهد بود از تقابل کثیف با آنچه به حاسه بر مدک نشود و در آن انطباع نگیرد و بعضی از محققین گفته اند در لطیف چند وجه است نخست آنکه ملاطفت است یعنی لطف کننده است بر بندگان بسبب نعمتها از فاعل بغیر برای سائله شده است دوم یعنی لطیف التذییر است حذف صفا و الیه بجهت دلالت سیاق کلام است بر آن سیم لطیف است که استقلال کثیر میفرماید از نعم خود و استکثار قلیل نماید از طاعت بندگان خویش چهارم لطیف است که چون او را بخوانی لبیک گوید و لبیک جواب دهد و اگر با تنگ خزشش کرانی در پیشگاه خود جای دهد و اگر فرمان او را اجابت کنی تو را در درگاه خود نزدیک گرداند و اگر او را فرمان او را اطاعت کنی تو را کفایت نماید و اگر عصیان ورزی تو بت عاقبت رساند و اگر از خزشش روی بر تابی با پیشگاه غلظت خود باز خواند و اگر باستیانش روی آوری تو را راهنایی کند چشم لطیف است که باوانی بکافات رود و از جانی بنظر لطف درگذرد ششم لطیف است از آنکه هر کس بغلظت و کبریا و رحمت و نعمت او نارسش گیرد او را غریر گرداند و هر کس بدو افتخار جوید او را گرامی و بی نیاز فرماید هفتم لطیف است از آنکه بخشش خود را بر تو آموخته داشته یا لطیف یعنی برو نیکی است بیاد خود چه از آنجا که ایشان خود نمیدانند و با ایشان برو نیکی در حق نیاید یا اینکه لطیف است چنانکه تسبیح و تعالی شایع بطیم یعنی خالق خلق عظیم است غیر بعضی عالم بدتایق اشیاء منحصر است و از این است وانی هدایت معلوم میشود که خدای تعالی بدرک بیرون میشود روایت کرده اند که فضل بن سهل از حضرت امام رضا سلام الله علیه سئول کرد خبر کوی هرا از روایت و دیدن حق تعالی که مردان در آن با خائف سخن کردند و عقیقت در زبده اند فرمود عن و صفت الله تعالی بخلاف ما و صیف به فقد اعظم القرية علی الله چنانکه باین معنی شارت شده آنگاه فرمود خداوند میفرماید لا تدرك الا بصار و هو یذکرنا لا بصار و کونید مراد با بصار نه همین است بلکه صبار بر طلب است یعنی دلها او را در نمی یابد

باین معنی

باین معنی

# بج دوم از کتاب شکوة الأديب نصری

۷۳۵

در حدیثی نیز می آید او امام قلوب برتر است از ابصار عیون و خدای را او نام نیتواند در یاقت لکن خدای او امام را درمی یابد و همین  
مضمون است این کلام مجربان حضرت برالموسنین علی بن ابی طالب علیهما السلام که در ذیل یکی از غلبه میزاید لا تقدیر  
الکوهام بالحدود والحرکات ولا بالجوارح والآلات باطلا حدیث و اخبار آیات و آثار  
در این سلسله عین بسیار است و از آثار او نیز است انجام بر اکثر شیخ مت ابصار و اجسام و او امام در ادراک این مقام شسته  
ذکونار و هر چه بیشتر تحقق و تفکر رویم بیشتر در عرصه نبوت و جبرت یاوه شویم چه این پنده پندار در آغازی نیست و این  
بهر بی پایان و دریای محیط را کانی نباشد ما نیم و ندامت و تکرار فاده بودی شجر در و اکتاب بی نبردیم لب  
تشنه در این سیراب مژدم در اصول کافی از ابو حمزه ثمالی از امام زین العابدین علیه السلام منقول است لَوِ اجْتَمَعَ  
أَهْلُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَنْ يَصْنَعُوا اللَّهَ بَعْظِيهِ لَفَقِدُوا كَرَامَتِ اِهْلِ السَّمَاءِ وَزِينِ الْجَنِّ كُنْتُمْ خَدَايِرَ اِبْنِ عَطَمْتِ  
جلال توصیف نایند قدرت نایند چه عظمت خدای از آن برتر است که ما سواکی او توانند او را توصیف نایند در جامع  
الاخبار صدوق علیه الرحمه مروی است که روزی حضرت امام زین العابدین علیه السلام در مسجد درآمد و جامع غیر از آنجا  
نگران شد با ایشان فرمود در چه خصوصیت روید عرض کردند در مسئله توحید فرمود از این سخن که بدان اندرید کناری  
جویند بعضی از آنجماعت عرض کردند ان الله يعرف بخلق سماءه و ارضیه و هو في كل مكان قال علي بن  
الحسين عليهما السلام قولوا نور و حیات لا موت فيه و صمد لا مدخل فيه ثم قال  
من كان ليس كمثله شيء و هو السميع البصير كان نعتة لا يشبهه نعت شيء فهو ذلك  
یعنی خداوند تعالی و تبارک را تا فرزند آسمان و زمین میتوان شناخت یعنی همان خلقت آسمان و زمین بر وجود  
صانع دلیل است و در هر مکانی است علی بن الحسین علیهما السلام فرمود بگویند خدا نوری و حیاتیت که هیچ بونی  
در آن نباشد و صدیقت که هیچ مدخلی در آن نیست آنگاه فرمود آنکسی که مانند آن چیزی نیست و سميع و بصير است  
و صفت و نعت او با نعت و صفت هیچ مخلوقی مشابه نمی باشد خداوند تعالی است در اصول کافی از داود جعفری  
مطور است که گفت در حضرت ابی جعفر ابی امام محمد تقی سلام الله علیه عرض کردم فدای تو شوم معنی صدیقت  
فرمود آن سیدی است که در قبیل و کثیر و کم و زیاد حاجت و آهنگ بدو برسد و هم در کتاب مطور است که جابر بن  
یزید جعفی گفت از حضرت ابی جعفر علیه السلام از پاره مرتب توحید سئوال کردم فرمود ان الله تبارک انما هو  
التي يدعى بها و تعالی في علو كنهه و احد توحد بالتوحيد في توحيده ثم  
أجراه على خلفه فهو واحد صدق و سبب عده كل شيء و يصمد اليه كل شيء و سيع كل شيء علما  
باجماع محمد بن يعقوب كليني رحمه الله تعالی يسكوبه اين است معنی صدق که صحیح است در او و ایل آن نه آنچه جهت  
شسته معنی نیابند و بان عقیدت میروند و سبب عده که صد یعنی آن سیدی است که جوفی برای آن نیت چسبیت  
تخويف جز برای آنچه جسم باشد درست نیت و خدا تعالی از این او امام و این مقامات اجل و عظیم است و باین صفات  
مردود و نمیشود بلکه صفت اجسامی است که دارای اجواف نباشد مثل سنگ و آهن و همال آنها و اصل صد یعنی صدق  
است و اینکه امام محمد تقی سلام الله علیه فرمود ان الصمد هو السيد المصمود اليه یعنی مقصود همه کس است  
حالی و باشد حضرت ابی طالب در بعضی اشعار خود که در مدح حضرت رسول خدای متلی است علیه السلام عرض کرده است که

# احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

۷۲۶

وَبِالْحَجَرَةِ الْقُصْوَىٰ ذَا صَمَدٍ وَالْحَا بُوْتُونَ رَحْمَةً وَسَابًا بِالْحِجَادِ

یعنی قصد و انخوا بر نوبها با حجاد یعنی آن سنگ ریزه که چارنا مبدء میشود و جابیتین گفته اند

مَا كُنْتُ أَحْسَبُ أَنَّ بَيْنَنَا ظَاهِرًا لِلَّهِ فِي كِتَابِ مَكَّةَ يُصَمِّدُ

یعنی بقصد و این بزبان مسکویه و لازمه آقا صمد و از این قبیل در اسناد شرای عرب بسیار است و خدای تعالی

بمان گنبد صدی است که جمیع خلق از جن و انس در تمامت حواج بدو آنکس جویند و در شداید و پناه برند و آسایش و آرایش و دوام نعمت و مستعیش از او طلبند و دیگر در جامع الاخبار و دیگر کتب مطروحات که

حضرت امام زین العابدین علیه السلام بفرمود عَجِبْتُ لِلشَّكْرِ الْفَخْرُ الَّذِي كَانَ بِالْأَمْسِ نَظْفَةً وَهُوَ عَدْلًا

جِنَّةً وَعَجِبْتُ لِمَنْ شَكَ فِي اللَّهِ وَهُوَ يَرَى عَجَائِبَ مَخْلُوقَاتِهِ وَعَجِبْتُ لِمَنْ يَشْكُ فِي النَّشْأَةِ الْأَخْرَى

وَهُوَ يَرَى النَّشْأَةَ الْأُولَى وَعَجِبْتُ لِمَنْ عَمِلَ لِدَارِ الْفَنَاءِ وَتَرَكَ دَارَ الْبَقَاءِ

نعت اول این کلام در مقام خود مذکور است و چون در کتب اخبار شمسلا نقل شد در اینجا متابعت شد بحدیثی که

مرا گفتم همی آید از آن تکلم خود دیگر که در روز آل چکیده و فرود آمداری کند یه است یعنی بعد از آنکه آغاز سخن

چنین انجام چنان خواهد بود پس این خوب یعنی و نوشتن ستانی از عظمت و عجب دارم از کسی که در وجود

صانع بگردد و ریب رود با اینکه مصنوعات و مخلوقات جلیده آرد که جلد آفریدگان از نمایش آن بانی عزیزی

بیکر دینی همان عجایب مخلوقات و بدایع موجودات و لطائف مصنوعات خالق از منیر و سموات بر اثبات

وجود و حقیقت بود او همی روشن و بر مانی قاطع است و عجب دارم از آنکه در آفریدن و دید باری سرای خیرت و

عالم آنهمانی دستخوش بگردد و سرکوب ظن و کمان باشد و حال اینکه نشاء اولی را کفران است یعنی نشاء

اولی که از عدم بوجود آمد گفتیش از نشاء اخری که از مات بیجات می پیوند و افزون تر است و اگر بیایست گفتنی اند

و از عظمت و قدرت آفریدگار را خبر شد در آنجا منور او تر است و عجب دارم از آنکه برای چند روز زنده گانی ایچنان

فانی بربود و کار را پیش آسایش بسیار میکند و برای دار بقاء و خاندان حضرت که سرای جاوید است عملی نمی آید و زود

نوشته و تار که تهنه آریسته نمکند در کتاب کشف الغم مطروحات که حضرت امام زین العابدین علیه السلام

مؤذنی در مسجد رسول خدای صلی الله علیه و آله شنید که بعضی خدا را تعالی عما یصفون بخلق او همانند ما

آنحضرت از این کلام خفیف سخن نا هموار سخت در غضب شد و بسیار بر روی و خوف اندر آمد و از جای خویش

برخاست و روان شد تا بقبر پدر حضرت رسول صلی الله علیه و آله حاضر گردید و بر کیوی قبر ایستاد و صدای

خود را مناجات حضرت پروردگار بر گنبد و این کلمات در طی مناجات عرض جمیداد الهی بدت قدیرتک

وَلَمْ تَبْدُ هَيْبَةً فَجَهَلْتُكَ وَقَدَّرْتُكَ بِالْقَدْرِ عَلَىٰ غَيْرِهَا أَنْتَ بِهِ شَبَّهْتُكَ وَأَنَا بَرِيٌّ يَا إِلَهِي مِنَ الَّذِينَ

بِالْتَّشْبِيهِ ظَلَمْتُكَ لَيْسَ مِثْلِكَ شَيْءٌ إِلَهِي وَلَمْ يَلِدْ رُبُّكَ وَظَاهِرٌ يَا إِلَهِي مِنْ نِعْمَةٍ دَلِيلًا هُنَّ عَلَيْكَ لَوْ

عَرَفْتُكَ فِي خَلْقِكَ يَا إِلَهِي مِنْدُوحَةً أَنْ يَبْنَؤَ لَوْكَ بَلْ سَوَّوْكَ بِخَلْقِكَ فَمِنْ تَمَرٍ لَمْ يَصْرَفْ لَوْكَ وَتَأَخَذُوا

بَعْضُ يَأْمَانِكَ رَبًّا فَبِيدَ لِكَ وَصَفَوْكَ فَمَا لَيْتَ يَا إِلَهِي عَمَّا بِهِ الشُّبُهُونَ نَعْتُوكَ

یعنی ای پرستیدار من بمان قدرت تو آشکار گشت یعنی آثار قدرت تو در خلقت تو ظاهر گردید لکن برستیستی

ایضاً فی اثبات  
اصلاح

کلمات حضرت  
در دستبند



# ربیع دوم از کتاب شکوة الادب ناصری

پدیدگشت زیرا که تو منزه از آنی از نیروی در معرفت تو جاہل اند و بمقدار و اندازه ترا با دام ناقص خود در الواجح غما  
ظلمت سرای خودشان برخلاف آنجبروت و مقام که بر آن باشی مقرر خواستند همانا تر الشیبه که دند و بغیر تو باشد  
خوانند و من هزارم ایخدا می از آنکه بحسب تشبیه تو مطلوب شمارند قیاسند تو چیزی ایخدا اند جهانیان ادراک حضرتت  
هرگز نتوانند و حال اینکه آن نعمتهائی که از رحمت و اسعد تو در حق ایشان آشکار است و دلیل و برائی است یا نیز ابرائیم  
وجود تو که اگر ایشان از آن قابلیت و استعداد بوده باشد که مخلوق ترا در لیس ابرائیمات تو که خالق بداند و خبر این  
بطور دیگر ترا نمی توان شناخت ایخدا می چون افهام نارسای جهانیان از شناسائی اندات تمدنست سوال  
بالمرة قاصر است و هیچ چیزی دست آور برای معرفت تو یعنی معرفت ذات تو نیست اینست که میدان و  
جو لایکاهی برای مرتج جلال چراگاه اندیشه سببند در نو تباہل بیرونند یا تو را با مخلوق خودت مساوی و  
مشابه شمارند و از نیروی ترا نمی شناسند و پاره علامات و آیاتیکه از تو پدیدار است پروردگار شمارند یعنی  
سوی بستانند و بهره تو تسل غنید پرون از تو و مخلوق تو چیزی نتوانند بود و ترا همان توصیف بنمایند پس ترا  
دبزرگتری ایخدا می من از آنچه چیزی که کرده مشبهه تر با آن موصوف و منوت بدانند در کتاب ضلال از ابو حمزه  
ثمالی مرویست که بحضرت امام زین العابدین علیه السلام عرض کردم اینکه فرمودی **مَجْدُ وَاللَّهِ فِي حَسْرَةِ كَلِيَانٍ**  
یعنی خدای را در پنج کلمه بنجید نمایند این پنج کلمه چیست فرمود هر وقت بگویی **سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ** همانا رافع است  
خدای تبارک و تعالی را از آنچه نادانان گویند و چون گوئی **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ** همانا این کلمه خلاصی  
که هیچ بنده نیکوید جز آنکه خدای او را از آتش آزاد کند مگر آنکه در جمله شکرین و جبارین بشیند و هر کس بگوید  
**لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ** توفیق نموده است امر خود را بخدای عزوجل و هر کس بگوید **أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَأَتُوبُ**  
**إِلَيْهِ** چنین کسی شکر و جباریت زیرا که شکر آن کسی است که بر آن کنای که نفس و هوای او وی را در غلب  
کردانیده مضر کرد و دنیا می خود را بر اضرحت اختیار کرده باشد و هر کس بگوید **سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ** کسی را دای شکر نامند  
خدا بر اعزوجل نموده باشد که بروی ثابت است یعنی چون مخصوص میگردد اند حقیقت حد و سپاس برای خداوند تعالی  
او ای شکر نامند نهایت نعم جنتی را بجا آورده است در کتاب المی صدوق حلیه ترجمه سطور است که وقتی  
بن دنیا را از حضرت امام زین العابدین سلام الله علیه سئوال کرد آیا خدای عزوجل را میتوان بجان توصیف  
که فرمود خدای بر تراست از این مقام عرض کرد پس بگویند بغیر خویش هر مسئل الله علیه آله را با جهان سپرداد  
فرمود برای اینکه او را بملکوت آسمان و آنچه در آنت از عجایب مصنوعات و بدایع مخلوقات خود خبر دهد و  
دانا گرداند ابو حمزه عرض کرد پس منی این کلام خدای عزوجل **ثُمَّ دَنَىٰ فَدَنَىٰ فَنَدَىٰ فَنَدَىٰ فَنَدَىٰ فَنَدَىٰ فَنَدَىٰ فَنَدَىٰ فَنَدَىٰ**  
چیت فرمود همانا رسول خدای است مسئل الله علیه آله که **دَنَىٰ مِنْ حُجْبِ التُّورِ وَتَرَىٰ مَلَكَوَتِ السَّمَاوَاتِ تُرَىٰ**  
**نَدَىٰ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ فَتَنْظُرُ مِنْ حَتَّىٰ تَخْتَبِرَ إِلَىٰ مَلَكَوَتِ الْأَرْضِ حَتَّىٰ تَطَّلُقَ آفَافَهُ فِي الْقَرْبِ مِنَ**  
**الْأَرْضِ كَقَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ** یعنی رسول خدای مسئل الله علیه آله با پردای نور نزدیک  
شد و ملکوت آسمان بید پس از آن نزدیکتر شد و از شیب خود گران ملکوت زمین کردید چند آنکه چنان کند  
که در قرب و نزدیکی زمین بمقدار و اندازه دو گان یا نزدیکتر است در تغیر صافی بعد از ذکر این حدیث سطور است

در تعجب خدا

در نزدیکی خدا

# احوال حضرت سیدنا جیدین علیه السلام

کہ از نام زین العابدین مرویت قلنا اشیرنی بالنبی صلی اللہ علیہ وآلہ وکان من ربه کتاب قوسین  
 او ادنی ورفیع کجای من حجبه عکای تفسیر و احادیث و اخبار و تواریخ و عرفای مشرق و حکمای مشرق و اهل  
 تفسیر و بغیر و بیان این به شریفی علی حسب لائق الخلفه و الاراء المتشتمه بیانات عدیده و حالات کثیره است که چون  
 گفت کل ضرب مال دیم فرعون و از سعادت علم اخبار تسکانه بنامه و او رفته است لکن پند صاحب تفسیر شما  
 میفرماید هیچ منافاتی در این روایات نیست و بجز از صد در سعادت علم بر حسب مقدار افهام فاطمین ظهور  
 است اکنون بخلاصه از آن اشارت میروم تا اندک معرفتی پیدا آرد در کتاب امامی از حضرت رسول خدا ص  
 مرویت لما عرج بی الی السماء و دونت من ربی عز وجل حتی کان بینی و بینة قات قوسین  
 او ادنی فقال یا محمد من تحت من الخلق قلت یا رب علیا قال فالتفت یا محمد فالتفت عن  
 یساری فاذا علی ابن ابیطالب علیه السلام در صافی از حضرت کاظم علیه السلام مطورا است که در جواب آنکه از حضرت  
 قول خداکی تعالی دانفتنی سؤال کرد فرمود این لغت در قریش معمول است که وقتی کسی از آنجا رفت  
 گوید قد سمعت میگوید قد تلت و قدلی یعنی فهم است و هم در تفسیر صافی از حضرت امیر المومنین علیه السلام مرقوم است  
 لانه اشیری به من السجید الحرام الی السجید الاقصی مسیره شهر و عرج به فی ملکوت السموات  
 مسیره خمین الف عام فی اقل من ثلث لیله حتی انتهی الی ساق العرش فلدنا بالعلی فلدلی  
 فلدلی که من الجنة رفرت اخضر و غشی النور بصره فرأی عظمة ربه عز وجل بفوا دیم  
 وکان من ربه قات قوسین او ادنی و هم از حضرت باقر سلام  
 علیه مرویت که قدلی کوی و خمین قرانت کن ثم دانفتنا فکان قات قوسین قد زها و در فاعل دانفتن را  
 اختلاف است پاره گوید ثم دی یعنی جبرئیل من رسول الله صلی الله علیه آله و پاره گوید یعنی رسول الله صلی الله  
 علیه آله من ربه قدلی یعنی فراد منه و تو او این است تاویل آن اسئل الی یعنی هر سال مع نطق باشد و یعنی  
 خمین یعنی که در اندک رسول خدا صلی الله علیه آله کان من ربه کتابین مقبض القوسین الی راس السیه  
 و او ادنی یعنی بل او ادنی من ذلك از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویت اول من  
 سبق الی علی رسول الله صلی الله علیه وآله و ذلك انه اقرب الخلق الی الله وکان بالمكان  
 الذی قال له جبرئیل علیه السلام لما اشیرنی به الی السماء تقدم یا محمد ففقدت ما كنت موطئا  
 له بقاءه ملک مقرب لانی مقرب و اگر آن بودی که روح و نفس حضرت از آن مکان بودی او را آن نیرو بودی که  
 آن مقام رسیدی کان من الله عز وجل كما قال قات قوسین او ادنی ای بل ادیم در تفسیر صافی از صاحب  
 آل محمد صلی الله علیه و آله مرویت که از حضرت رسول کریم صلی الله علیه و آله مرویت که قال فقال مقرب فادقنه  
 جبرئیل علیه السلام موقفا فقال له مکانک یا محمد ففقدت و ففقت موقفا ما وقتت و کانت و کانت  
 بی ان ربک یصلی فقال یا جبرئیل و کیف یصلی قال یقول سبح قدوس اما رب الملائکة  
 و الروح سبقت ربی غصبتی فقال اللهم عفوک عفونک قال وکان كما قال الله قات قوسین  
 او ادنی قبل ما قات قوسین او ادنی قال ما بین سیتها الی راسها قال وکان بینهما

سجده

بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام  
على سيدنا محمد  
والآله الطيبين  
الطاهرين

# ربع دوم از کتاب شکوه الادب بصری

حجاب مینالو بحقیق ولا اعلمه الا وقد قال ذریر حده فنظر فی مثل سیم الایز علی ما شاء الله من نور العظمة فقال الله تعالی یا محمد قال لبتک ربی قال من لامتک من بعدک قال الله اعلم قال علی بن ابیطالب امیر المؤمنین و سید السالین و قائد العز الحجلین ثم قال الصادق و الله ما جاءه و لایة عینی من الارض و لکن جئت من السماء مشافهة بنی رسول خدای صلی الله علیه و آله و آله و سلم و ادراک معراج نمود فرمود دو مرتبه و جبرئیل علیه سلام آنحضرت را بر مرتبه باز رسانید و عرض کرد یا محمد در اینجا کانی است با ما این مکانی است که نه پیش پیغمبر و نه پیش فرشته دریافتی پروردگار تو بر تو درود میفرستد و میفرماید نیم بسیار تعدت من منزه و منم پروردگار ملائکه در وحی من بر خشم من پیشی بسته است رسول خدا عرض کرد بار خدا یا عفو و بخشش و آمرزش ترا از در خواهند کی هستم و چنانکه خدای فرماید بمقام قاتل حسین بلکه نزدیکتر رسید عرض کرد قاتل حسین چیست حضرت صادق فرمود ما بین دو سر بر کشته گان تا سر کمان است که بهم متصل نخواهند نمود با بچه میفرماید نزدیک بجایی در نشان از نور رسید و از زبرجد بنز بود اینوقت آنحضرت را نور عظمت و جلال پروردگار با نواز سوراخ سوزنی جلوه کرد دید و آنحضرت آنچه که خدای میخواست نظاره فرمود با کمال اضطراب و انقلاب که همی خواست بالمره و بالکلیته از خویش فانی شود این هنگام از مصدر جلال ایزد ذو الجلال ندای خدای با و رسید یا محمد عرض کرد لبتیک ای پروردگار من خدای تعالی فرمود از بهر همت خویشین که ام کس اختیار نمودی بعد از خود عرض کرد خدای بهتر داند از تعالی فرمود علی بن ابی طالب امیر مؤمنان و بزرگ مسلمانان و پیشوای عبادت کنندگان و شب زنده داران است با بچه امام جعفر صادق علیه السلام پس این کلمات فرمود سوگند با خدای ولایت یافتن علی علیه السلام نه در زمین و دست یاری و انتخاب مردم بین بود بلکه در آسمان روی داد و خدای بدون هیچ واسطه با پیغمبر خود با شافه مقرر کرد ایند معلوم باد که در معراج پیغمبر از یکصد دفعه بیشتر روایت شده است پس سخن است که مقصود از دو مرتبه وقوع معراج در که باشد و یکصد بیت مرتبه در مدینه روی داده باشد یا معراج بجزش دو مرتبه اتفاق افتاده و باقی روی آسمان نموده یا دو مرتبه جانی و باقی روحانی باشد و الله تعالی اعلم در جلد دوم از کتاب اول ناسخ التواریخ تا لیف پرنا سورم میرزا محمد تقی لسان الملک خطاب شاه در ذیل بیان معراج حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله مطور است که رسول خدای را چون آن مقام و منزلت پیش آمد که جبرئیل ابابال و پر جبرئیل نیروی سرافقت و قدرت متابعت نماید آن پیغمبر یگانه تقریب پنجاه احدیت را تنهار روانه گشت و جاپها از نور و ظلمت قطع همیفرمود تا از هفتاد و هجده که سخن هر یک پانصد ساله راه بود برگزشت اینوقت براق از رفتار با ایستاد و در فرنی سبز که نورش بر نور آفتاب فرونی سجت حاضر شد و پیغمبر خدای را مرکوب گشت و چنانکه خود فرماید همیز قم تا پای عرش عظیم خداوند کریم رسیدم مرا نزد یک بسند عرش بر دو بروی خدای در آتش هزار گزت خطاب فرمود ای محمد همین نزدیک شود در زهر کرت رسول خدا صلی الله علیه و آله را قربی حاصل شد تا بر مرتبه دنی رسید و از آنجا بمقام قدلی عروج داده و از آنجا بجلوت خانه قاتل حسین او ادلی درآمد چنانکه خدای تعالی فرماید ثم دخی ای دخی حجل لالی ویه تعالی ای قریب بالقریب و المرئیه لا بالمكان فاقه تعالی منزله عنده و انما هو قریب بالقریب و



# احوال حضرت سیدنا جیدین علیه السلام

۷۴۰

الدَّجِيزُ وَالْكَرَامَةُ وَالزَّافِرُ عِنْدَهُ كَمَا جَاءَ فِي كِتَابِ كُنُوزِ الْعُقَدِ وَنَزَلَتْ أَوَّلًا فِي أَيَّامِ  
 تَدْعَايِهِ وَتَقَرَّبَتْ سَجْدَتُهُ يَأْتِي بِسُورَةِ الْحَمْدِ فِي حَقِّهِ وَتَقَرَّبَتْ سَجْدَتُهُ يَأْتِي بِسُورَةِ الْحَمْدِ فِي حَقِّهِ  
 مَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنْ رِيَّةِ أَنْ يَكُونَ كَلْبًا أَوْ نَحْوَهُ فَتَقَرَّبَتْ سَجْدَتُهُ يَأْتِي بِسُورَةِ الْحَمْدِ فِي حَقِّهِ  
 آيِنَ قَدَمُهُ وَكَرَمُهُ قَدَمُهُ آيِنَ نَفْسُهُ وَكَرَمُهُ قَدَمُهُ آيِنَ نَفْسُهُ وَكَرَمُهُ قَدَمُهُ آيِنَ نَفْسُهُ  
 عالیه و صعود مدارج متعالیه از تقوی از معارج مکان و زمان و تقرب حضرت یزدان چندان رفت گرفت و از مرکز  
 حاضر خان پروین تاخت و در عوالم لاهوت چنان آشیان بست که کون و مکان را از گردن غلش غیری و زمین و زمان را  
 از کابله تیرتیش اثری نماند و در مقام قرب چنان از غلش پیرون رفت و چنان بجهت حقیقی اتصال خود است  
 که غلش از غلش غیر مانده و غلش از غلش آگاهی نداشت و قلبش که جولا نماند روح است نه است روحش  
 در کجاست بعضی از دانایان بر آن رفته اند که تم و فی اشارت بمقام روح است و او ادنی اشارت بمقام سر  
 نفس او در خدمت و دل او در محبت و روح او در قربت و سر او در مشاهدت بود پس نفس او را جات بجهت  
 بودی و دل او را صفا بجهت و روح او را بقا بجهت حاصل شدی و سر او را غذا از مشاهده بودی اگر نفس او بستی  
 غلش نکرستی بخدمت ماندی و اگر دل او نکرده نفس شدی بی محبت ماندی و اگر روح را نظر بر دل افتادگی  
 بی قربت ماندی و اگر سر او نظر بر روح گماشتی همیشه به ماندی هنگامی از ابو بحسین نوری از معنی این آیت  
 پرسش رفت گفت که قَدَمُهُ قَدَمُهُ جَبْرِيْلُ فَبَيْنَ الْوَدَّ جَانِكِ عَقَابٍ بِرَبْرِيزِ ارْتِهَ لَأَغْرِي بِرَبْرِيزِ جَانِكِ  
 جبرئیل را دور باش آن قال و قیل صد هزاران هزار سالها و قرنها آن سوی تر بگذرد و از درخشش نور سر او  
 جان جلال پر وبال بیوزد اذا بو بحسین نوری و اشال او چه نور و فروزی چه درخشش و غلش را متوقع بیاید  
 با بجز از پس این کلام گفت لفظ و فی را در این کلام فاصره ما گاهی گویند که شخص از چیزی بعد و دوری پدید شود  
 و لا بعد ثمة و هم چنین لفظ فتدی وقتی گفته شود که مکانی باشد و لا مکان ثمة آنجا بیرون از مکان است یعنی از  
 عالم مکان خارج است و نیز مکان جبارت از زمان است و لا زمان ثمة زمان را در آنجا چه زمان است و نجای  
 قاب و حسین اشارت بمقدار باشد و لا تقدار ثمة هیچ قدر و مقداری را در آنجا مقدار و قدری نیست و  
 لفظ او کلام است که افاده سنگ ناید و لا شک ثمة در آنجا همه علم و حقیر است شک و ریب را چه راه باشد و لفظ  
 ادنی از بهر سه لغت باشد در اینجا شکی نیست از نزدیک است از نزدیک دیگر و لا ادنی ثمة چه وقتی نزدیک و نزدیکتر  
 صورت خارجی تواند بود که در عالم مکان و زمان باشد و کسی که بدو تقرب صورتی جویند جسم و مرکب باشد صورتی  
 و محل شود تعالی نه عن ذلک علوا کثیرا همانا از ادراک و بیان زبانها الکن و خرد و ماصرات خدا میداند و کسی که  
 ز قد است خبر اینکه برای تسکین قلب انبساط خاطر و خوشنودی دل غلش گویم دَلِي عَبْدًا قَدَلِي قَسْرًا  
 دَلِي مَكِيًّا قَدَلِي مَلِكِيًّا دَلِي قَرَشِيًّا قَدَلِي عَرَشِيًّا دَلِي جَاهِدًا قَدَلِي مَشَاهِدًا دَلِي طَالِبًا قَدَلِي  
 وَاصِلًا دَلِي وَمَعَهُ الرَّحْمَةُ قَدَلِي وَمَعَهُ الرَّحْمَةُ دَلِي اِفْتِقَارًا قَدَلِي اِفْتِقَارًا دَلِي مُنَادِيًا قَدَلِي  
 مُنَادِيًا دَلِي مَا دِيحًا قَدَلِي مَدُوْحًا دَلِي مُشَاكِرًا قَدَلِي وَقِيلَ أَحَدُهَا صِفَةٌ أَوْ وَ  
 الْأَخْرُصَةُ فَجَلِي بِنِي اِرْبَابِ صَفَائِي مَعْدَهُ كَمَا شَرَّهَ شَيْئًا مَخْصُوصًا بِنَدَى وَأَنَّ كَيْدَ الرَّسُولِ خَدَائِي وَمَعِي

نفس غلش است  
 فتدی از غلش بجهت  
 دن را بجهت غلش  
 نویسنده از غلش بجهت

مشکوکا

# ربع دوم از کتاب تسکوة الاذنب ناصری

آن چنین است هُوَ يَقْرَبُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَاللَّهُ يَقْرَبُهُ وَكَانَ هُوَ تَكَلَّمَ بِاللَّهِ لِيَسْمَعَهُ وَكَانَ هُوَ  
يَسْأَلُ وَاللَّهُ يُعْطِيهِ وَكَانَ هُوَ كَيْفَ يَشْفَعُ وَاللَّهُ كَيْفَ يَقْبَلُهُ وَكَانَ هُوَ يَنْظُرُ فِي آيَاتِ اللَّهِ  
وَاللَّهُ يَنْظُرُ فِي آذَانِ رَسُولِهِ بِاللَّغْوِ كَمَا فِي قَوْسِينَ وَأَدَاةِ كُنَائِثِهَا تَأْكِيدُ قُرْبِ وَتَشْبِيهِ حُبِّهَا  
پس از برای اینکه با افهام نزدیک افتد در صورت تشبیل داشته باشد همانا مردم عرب با قانوت آن بود که چون خواستند  
عمدی محکم و استوار بنمایند آن دو کس که با هم بدست و عهد استمان میشدند کما فی ذلک خود را آورده با یکدیگر میبندیدند  
و هر دو یکبار از سر یکشیدند و هر دو یکبار تیر از آن میافکندند و این کار نشان آن بود که از این پس زشت و زیبا ختم  
در ضای این دو تن یکی است و هرگز در میان ایشان جدائی نباشد پس میتواند بود که میباید خداوند در سوره اول که درین  
که در زقره باشد پذیرفته رسول پذیرفته خداکی و ناپذیرفته رسول ناپذیرفته خداکی باشد چنانکه در کتاب خداوند تعالی این سخن می  
چند جای اشارت رفته است وَاللَّهُ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَمَنْ يُعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ  
وَيَصْرِفْ زَنَّهُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ بِاللَّغْوِ كَمَا فِي آيَاتِ دَرْتَرَانِ فَرَاوَانَ است بعضی بر آنند که مقصود از فذالی آن است که  
اَوْسَلِ لِقَبِّهِ فِي ذَلِكَ الْفَقَامِ یعنی گذاشت نفس خود را در آن مقام و بزبان حال عرض کرد در جوع از این مقام نخواهم چه  
بآن شکیبائی نتوانم گفتند کسی که ترا اینجا آورد تواند دیگر باره ات پیش خواند اگر چه در دنیا باشی آنچه ترا باید  
باز شدن و کرمیگان درگاه را بوی ما باز خواندن چون از کار مردمان بملالت شوی و آرزوی این مقام کنی بنا  
استاده باش که بدانت به نام محله است آورم که الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ در احادیث قدسیه وارد است  
لَا يَزَالُ عَبْدِي يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّىٰ أَحْبَبْتُهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ  
بِهِ وَبَصَرَهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَوَيْدَهُ الَّتِي يَخِطُّ بِهَا وَرَجُلَهُ الَّتِي يَمْسِكُ بِهَا وَحِينَ يَرْجِعُ خَلِقُ اللَّهَ  
مخلوق خود از بندگان عبادت کار مطیع با این درجه شمول کسیر و معلوم است مقام عقل کل و صادر اول و نور اول و آن  
تامت مخلوقات بطیفیل خلقت او مخلوقند چه خواهند بود در جلد دوم حیوانه العلوب مطورا است که حیب سبحانی  
از حضرت امام محمد باقر سلام الله علیه از معنی آیه شریفه ثم دنا الى آخره است سوال کرد فرمود ای حیب زود  
شد بجانب حق تعالی قرب سنوی پس بسیار نزدیک شد بقدر دو نیم گان یا نزدیکتر پس خدای تعالی در آن مکان  
هر چه خواست بر سول خود وحی فرستاد و الی آخره کتب در تفسیر نبأ بوری مطورا است ثم دنا فی جبرئیل من الرسول  
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى الصُّورِ وَالْمَعَادَةِ فَذَكَرَ لِي بَعْضُ كَعْتَمِدُ فِيهَا تَقْدِيمُ تَأْخِيرِ اسْمِ تَدَلِي بِنِي  
تَقَلُّبُ عَلَيَّ فِي هَوَاؤِهِمْ تَدَانِيهِ وَبَعْضُ كَعْتَمِدُ فِي مَقْصِدِ الْقُرْبِ مِنْ مَجَلِّ يَا نَكْرًا تَحْرُكُ مِنَ الْمَكَانِ الَّذِي كَانَ فِيهِ  
فَكَرَّرَ فِي النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَعْتَمِدُ وَذَكَرَ لِي الثَّمَرَةَ وَدَلَّ عَلَى جَلِّيهِ مِنَ التَّيْرِ بِمَعْنَى وَنَجْمَةٍ وَسَرَّازِ بَرْتَمِدُ مِيوَهٗ مِنْ زَوْجِ  
پای از تخت و بعضی بر آنند که در تودلی یعنی واحد هستید و جزا فاد تا کید کنند و گان قاب قوسین زیاد است  
تا کید است و اهل عربیت گویند این کلام از باب حذف مضاف است ای مکان مقدار مسافت قرب جبرئیل مثل قاب قوسین  
و این مضافات دو آنجا محذوف شده است و قاب قوسین و قوسین بجهت معنی مقدار است و معنی این است که مکان  
مقداره مسافت قرب مثل قاب قوسین و این مضافات حذف شده است چنانکه در قول شاعر وَتَحَبَّطُ بِنِي مِنْ حَبَّاتِهَا  
ای علی مقدار مسافت و سبع هر قوسی را دو قاب است و قاب قوسین یعنی فانی قوسین عرب را قانوت است که ایشان

# احوال حضرت سید الساجدین علیه السلام

در جمع  
و عاقدانها

بعین و وسط و ذراع میزان و اندازه گیرند رسول خدای صلی الله علیه و آله میفرماید کفایت قوس را احدی کند من  
 الجنة و موضع فله خیر من الدنيا یعنی بقدریک کان شاد و تازیا شاد از بهشت بهتر است بر یکا  
 شما از دنیا و هر چه در آنست و تقدیر یعنی تازیانه است و قول خدای او ادنی بحسب تقدیر ما است چنانکه در جانی دیگر میفرماید ما  
 القف او نیز بدون که زبان و تقدیر در اصطلاح ما فرموده است و هم معنی کرده اند که دنیا من لانه فدی می لان فم رفیق بیچ  
 و اصحاب تقاضی را تحقیقات لطیفه است که بیان آنجمله در اینجا در خور مقام نیست و در هر صورت مقصود و توسعوی روانی  
 است و در توالف است نه در نزاع و در توالف است نه در توفیق و قوسان یکی صفت حد است و آن دیگر صفت قدم  
 و چون هر قوس را دو قاب میباشد جلش قابی قوس است و از آنجمله است بریاید که سیر آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و فی الله و بانه و مع الله مبارک الله عزوجل بود و آنجباب که در باین بوده حجاب بشری است و بجهت انکس  
 نور پروردگار مثلاً اگر دیده و وصف حجاب بر بربد کنایت از حضرت و بزرگی آنست در جمع البیان باینس لکن  
 سند میرسد قال رسول الله صلی الله علیه و آله و آله فکان قاب قوسین و آذنی قال ذراعین و آذنی  
 من ذلین بر این تقدیر معنی قوس در این آیه شریفه ما تیغاس یعنی است این سیکت یکوید قوس الشی بوسه قوسا  
 لغتی است در قاسیه عینه هنگامیکه چیز را با اندازه آورند با جمله این کلمات و بیانات همه برای اظهار تقرب معنوی  
 آنحضرت بجزت احدیت و اخبار و ذکره بریت است و ذکره چون پنج دیگر شویم و بجهت منکریم با تانته اشیا  
 نزدیک است لکن بطریق مقاربت و از همه اشیا بیکانه و بعد است آنانه بطریق بیانیت و هر چه هست بطریق  
 در طلب او نیند و از طلب خویش و مطلوب خویش بجزند و همه بر او توجید او نیند لکن نه از روی معرفت نامه و این  
 نین شینی الایستج بجهت کفر و دین هر دو در خویش بویان و حده لاشربک که بویان چنانکه در کتاب  
 کافی از ابو حمزه ثمالی ما ثورت قال علی بن الحسین علیهما السلام ما بهیبتا لهما یم فلم تبهر  
 عن آذنی معرفتها بالرب و معرفتها باللائنه و معرفتها بالمرعی الخصب  
 یعنی هر چند بهایم یعنی جنبند کان صحرا و دریای شعور و نیز باشند از معرفت و شناسائی چهار چیز محروم نیستند  
 شناختن پروردگار و دیگر شناختن مرکز تن و بار یعنی از آنچه اسباب و تباهی میشود و دیگر شناختن  
 ماده را از نرد و دیگر آگاهی از چراگاه و مرعای دافرو پرکیسه و مقصود از این کلام معجز نشان است که اگر چند حیوان  
 صامت در دیدار حیوان نمانند بجزیری شمرده نیست لکن هرگز شاید بنظر تحقیر در آنها نگران شود و باید که جهادات بیک  
 میزان گرفت چه بهایم را نیز معرفت آنچه در خور استعداد این نوع است موجود است مثلاً معرفت خالق و رازق باطن  
 که مقدر و بضاعت آنها را شایسته است آگاهند بزبان خود و بیسبب و تهلیل خالق خود جل ذکره مشغولند و در حقیقت از  
 مرتبه توجیدی خصیب نیستند و باین خصیب بسیار شریف نایل هستند و دیگر آنچه مایه تباهی و هلاکت آنها است آگاهند  
 چنانکه طبعا از سباع که بر تانند و با اینک هرگز بشیر بیک آهنگ بختند اند یا اینکه در دریا با ننگ هم سنگ نشینند یا هرگز  
 موش را خروشش که بکوشش زرسیده و تیورا چکال باز بهر از گذشته یا هرگز فلان حیوان از فلان کیسه نخورده و دیده  
 سجد لک بخش دیدار یا استنمام چنان که بر ننده پرنده و دوند و بیوند که بیسبب آذین را در اینگونه جناب مکن میت و چشم  
 فلان چهارپای بزرگ که هرگز نادیده نیست بگشته بخش دیدار می شناسد و بیستباری نیروی شیوهت بویا او شناسد و گو

قوس و آذنی

تفصیلات  
انچه



# بیج دوم از کتاب مشکوٰه لادب ناصری

بیکر و دیزاده بهوای نزد طلب تب میرود و تا رشته نعل منقطع گردد و دست چپینا کرد یک نوسنگی چراگانی فرغ  
 آبی گذار او پشند آلا را باشد بقوت شاد و خیش طبعیت و عدت نظر فرصت از دست نهد و کارش و آسایش  
 بیاراید و در حقیقت چون خداوند بی چون و حکیم علی الاطلاق در این صنف مخلوق و نوع آفرینش از این برافزون آرد  
 فرموده بجا و حفظ این نوع را برتر از این شناسائی حاجت نباشد و در مقام و اندازه خود مد کلیل را در یافتند و نیاید  
 این نوع را خیر شمرد و چنانکه بر پاره و جدا بر آنها عمل یار کران نمود و خوار ساخت چنانکه از رسول خدای متلی علیه آله  
 مرویت لائو و گو اعلی ال و ابی و کلا یحیی اظها و ما یجالیس چون بر پشت مرکب بر نشیند و پاهای خویش را در خاک  
 زین خمیده کرد اندید و بر یکورک جلوس میند و محض احت خویش پشت مرکب را مجلس آسایش شمارید چه این کرد  
 بک نوع تحیره و تخفیفی برای مرکب است و چنان همی نماید که این مرکب راهوار در دیده آید تا با این سنگ خاک یکسان پدید آید  
 یا احساس چگونه نقل و صدمت و شمت را نمی نماید و در تفسیر صافی از محمد بشیر از حضرت علی بن الحسین و ابی عبدالله  
 صلوات الله علیه مرویت که فرمود من استمع حرفا من کلام الله تعالی من غیر قرآن و کتب الله تعالی له  
 به حسنه و محی عنه سئیه و رفع له درجه و من قرأ نظرا من غیر صوت کتب الله له بكل حرف  
 حسنه و محی عنه سئیه و رفع له درجه و من تعلم منه حرفا ظاهرا کتب الله له عشر حسنات  
 و محی عنه عشر سئیات و رفع له عشر درجات قال لا أقول بكل آیه و لکن بكل حرف  
 باه او ناه او شیهها قال و من قرأ حرفا و هو جالس فی صلواته کتب الله له بحسین  
 حسنه و محی عنه خمین سئیه و رفع له خمین درجه و من قرأ حرفا و هو قائم  
 فی صلواته کتب الله له مائده حسنه و محی عنه مائده سئیه و رفع له مائده درجه  
 سجاده و من حنه کانت کذ عوده مؤمیزه او جمله قال قلت فیکل فیکل قال کل کل  
 یعنی هر کس بشنود حرفی از کتاب خدا بر آید و آن قرائت نمودن خدای برای او یک حسنه بنویسد و یک سئیه محو نماید  
 و یکدر به بر کشد و هر کس بنظر کردن قرائت کند بدون این که صدایش بقرائت بر شود خدای از بهر او سپاردش  
 حرفی حسنه بنویسد و سئیه محو کند و در به بر کشد و هر کس ظاهر اکتی از آن بیاموزد خدای از برای او حسنه بنویسد  
 و ده سئیه محو نماید و ده در به بند کرد اند این وقت نیز باید نسیم در ازای هر آیتی این پادشاه که است بند بکند در حق  
 بر حرف با و قبا و شباه این دو حرف این منفعت یابد با بکلمه فرمود هر کس حرفی را قرائت نماید که هیچ در نماز خود جاس  
 باشد خدای تعالی برای او چاه حسنه بنویسد و چاه سئیه از نامه عیش محو نماید و چاه در به برای او بر کشد  
 کس قرائت کند حرفی را در حالتیکه در نماز خود تم قیام داشته باشد خدای تعالی از بهر او صد حسنه بنویسد و سئیه  
 محو کند و صد در به بر کشد و هر کس خم کند قرآن از بهر او دعوتی سبجاست خواهد ترش تا بنا خیر یابد باز و بند  
 راوی سیکو بد عرض کردم خدای تو شوم قرآن را تا مت خم کند فرمود تا مت خم نماید یعنی این نزد برای کسی  
 که قرآن از ابتدا تا نهایت قرائت کند و بخانت آورد

مشکوات

در بی سینه درین  
 ایام

ذکر پاره آیات مبارکه که توجیه و غیره که امام زین العابدین علیه السلام  
 در معنی و تفسیر آن روایتی رسیده و تجمیع شده است

# احوال حضرت سیدنا جدین علیہ السلام

۷۴۴

در کتاب توحید صدوق اعلیٰ نه تعارف مطوفاست که مروی در حضرت علی بن حسین سلام الله علیه باری است  
و عرض کرد مرا از منی بسم الله الرحمن الرحیم خبر کوی فرمود حدیثی آبی عن اخیه الحسن عن ابیه  
امیر المؤمنین علیه السلام ان رجلا قام اليه فقال يا امير المؤمنين اخبرني عن  
بسم الله الرحمن الرحيم ما معناه فقال ان قولك الله اعظم اسما من اسماء  
الله عز وجل فهو الاسم الذي لا ينبغي ان يُقضى به غير الله ولو يسميه مخلوق  
یعنی حدیث کرد مرا پدرم حسین از برادرش حسن زید بنس میر المؤمنین علیهم السلام که مروی در خدمت آنحضرت بر ما  
استاد و عرض کرد یا امیر المؤمنین از منی بسم الله الرحمن الرحیم مرا آگاهی بخش فرمود با ما قول تو است یعنی کلامی که در  
اسم از اسمای خدای عزوجل است و این اسمی است که شایسته نیست تا بیده بشود و این اسم مبارک که خدای تعالی در هیچ  
آفریده و این نام مبارک نامیده نشده و همیشه و آن مرد عرض کرد معنی کلمه چیست فرمود هو الذي يباله الي عند  
المحوائج والشدائد كل مخلوق عند انقطاع الرجا من جميع من هو دونه و تقطع  
الاسباب من كل من سواه وذلك ان كل مسترايس في هذه الدنيا و متعظم فيها وان  
عظم غناؤه و طغيانه و كثرت حوائج من دونه اليه فانهم سيجاجون حوائج لا  
يقدر عليها هذا المتعظم و كذلك هذا المتعظم يجاج حوائج لا يقدر عليها فيقطع  
الي الله عند ضرورته و فاقه حتى اذا كفى همه عاد الى شريكه اما سمع الله عند  
و جل يقول قل اذ ابتكم ان ابتكم عذاب الله اواتكم الساعة اغفر الله تدعون ان كنتم  
صادقين بل اياه تدعون فكيف ما تدعون اليه ان شاء و تقنون ما شئركون فقال الله  
عز وجل ليبياديه ايها الفقراء الى رحمتي في قد الزمتكم الحاجة الى من كل حال و ذلك العون  
في كل وقت فاني فاقه عوافي كل امر فاخذون فيه و ترجون تمامه و يلوغ غايته فاني ان اردت  
ان اعطيكم لم يقدر غيري على منعكم و ان اردت ان امنعكم لم يقدر غيري على اعطائكم  
فا الحق من سئل و اولي من تضرع اليه فقولوا عند افتتاح كل امر صغيرا و عظيم بسم الله  
الرحمن الرحيم اى نستعين على هذا الامر بالله الذي لا يحق العبادة لغيره الغني اذا استعيت  
الغني فادعى الرحمن الذي يرحم بيسط الرزق علينا الرحمن بنا في اداننا و دنانا و اخر بنا  
خفف علينا الدين و جعله سهلا خفيفا و هو يرحمنا يميزنا من أعدائه ثم قال قال رسول الله  
صلى الله عليه و آله من حزنه امر تقاطاه فقال بسم الله الرحمن الرحيم وهو مخلص  
الله يقبل بقلبه اليه لم ينفك من احدى اثنتين اما بلوغ حاجته في الدنيا  
و اما بعد له عند ربه و يدخر لده و ما عند الله خير و ابغى للمؤمنين  
یعنی آنجا که بودیست که هر آفریده چون از هر جا و هر کس بوسه در شداید امور و حوائج نزدیک و دور بجاورد  
و مستحضر و بهوت و بالمره سقوط و الاصل و نویسد و از نامت ما سوکی رشته آرزو بر بریده و دید طبع و فطره بابت مستحضر  
متعال نیانده و در آن کار سازنده نواز خواهنده میگرد و چه هر کس در این جهان دارای امر و ذان با

# پنج دوم از کتاب مشکوٰۃ الاولیاء

و امارت و بزرگی و حکومت کردید اگر خد تو اگر باشد و طغیان و سرفرازی و سرکشی و عظیم و لطف و باحوال عموم نامتعمیم  
 و نیازمندی بکنان در خورشش نروان کرد و اما زود باشد که این مردم را حاجاتی پیدا آید که این مرد که این چند خود را غنی  
 و بزرگ و بر آورنده و آسج و آرب و مالک لمرقاب بیمار در بر قضای و آسج و آرب و مالک لمرقاب بیمار در بر قضای و آسج و آرب و مالک لمرقاب بیمار در بر قضای  
 بزرگ بیمار دو حاجاتی پیدا آید که خود بر قضای آن نبرد مند نباشد و لابد و اما چار در این حالت حاجت و فائزتی که اور است بخت  
 قاضی حاجات انقطاع جوید و چون خدای مصلحت خنایت و رحمت و نماندن هیچ خواهند را از درگاه کبرای خود  
 بدون مقصود و حاجت بر چارگی و در مانگیش شمایش و حاجت او را بجای آورد و او را از آن زحمت و فرسایش بی  
 نیازی و آسایش فرارند همچنان بشرک و طغیان نویسن عادت جوید آبا نشیند ه باشی که خدای عزوجل میفرماید  
 لکوا یحزوا لیا نرا چه می بیند اگر فرارسد شمارا عذاب خدا کی با فرارسد شمارا هول و هیبت عذاب عتاب قیامت آبا  
 در هنگام مشاهدت عذاب بیرون از خدای را میخوانند این عذاب از شمار گیری پس بخوانید غیر از خدای ربی تبارک  
 اگر برستی سخن میرانید یعنی اگر در قول خود مان که تبارک را خدای میدانید در استکبر استید پس در این حال اهل آنا  
 بخوانید تا عذاب را از شمار گیری لکن زچنان است که در آن هنگام تبارک را بخوانید یعنی سید اندو بر شما معلوم می شود که از  
 خواندن آمان و دیگر آفریدگان هیچ سودی شمار از سد بنا چار ضرر تر در درگاه قهار زاری و تضرع نبرد و جزا و جزا  
 بخوانید و خدای کشف نماید و در رفع میفرماید در اینجهان آنچه را از وی بگفت و دفع آن خواند می شود در صورتیکه شما  
 و حکمتش اقتضایند و فراموش کنید در وقت دعا یعنی ترک فرمایند دست باز دارید آنچه را با او شریک نمود  
 چون می بینید که از تبارک کاری ساخته نیست آنها را فراموش نکنید و بفرماید ای دست خراست بر نمی کشید پس از  
 روی بهنگام راحت و آسایش جزا در اینخوانند و این قول از روی تکبیرت یعنی سرزنش از راه حجت است تا ایشان  
 بدانند که در گدار خود و عبادت حسنام بظار فرزند با جمله آنحضرت در سفاد ایت بیت مبارک چنین بیان کنید  
 که خداوند عزوجل با نهایت استغفار و بی نیازی باندگان فقیر و نیازمند و حیر و در دست خود میفرماید کیسایند  
 بر حمت من نیاز و واقعا در دید جانها شمارا سجا جندی در حضرت من بهر حال ذلت عبودیت و خواری بندگی  
 بهر وقت ملازمت و ادم دنیا چاری و چار ساقم و چهره شمارا ببار حاجت و عبودیت آلاش ادم یعنی  
 آونیش شمارا فقره انکار و ناتوانی و چارگی تو امان است پس بجزرت من فرغ و پناه آورید در هر جا که بد  
 روی آورید و اتمام در احوال و بلوغ نهایت و انجامش امیدوار باشید یعنی چون من این اوصاف در خلقت  
 شما نهادم پس بگم کس جز من چاره جوید و در مان نخواهید چه اگر من بخوام شمارا بصلیستی بر خور دار فرمایم  
 هیچکس جز من نتواند شمارا از آن بهره باز و آرد اگر بخوام شمارا محروم دارم هیچکس جز من نتواند شمارا بر خود آرد تا  
 پس من زهر کس نر او آرد تر هستم که بد خواهش برید و تضرع نمایند با جمله میفرماید پس در افتتاح هر امری خواه  
 صیغره خواه کبیر بگوید بسم الله الرحمن الرحیم یعنی استعانت بجوم در این مرد و قضای ای حاجت و اصلاح این کار  
 بان خداوندی که در یابنده و فریاد رسنده است که ای که فریاد رس طلبنده و اجابت کننده است چون او را بخوانند  
 و در حاجت که رزق در دوزیرا بر آگاه و غبط فرموده و رحیم است بر ما در دین و دنیا و آخرت تا مسائل و احکام و  
 شرایع دین را بر اسهل و سبک فرموده و بر ما رحمت فرموده باینکه ما را از دشمنان جدا ساخت یعنی نجات

بزرگوار و پرستش  
 آنکه او ندی که تا



# احوال حضرت سیدنا جیدین علیه السلام

از کافران و مشرکان تمساز و سرفراز ساخت و اگر ز رحمت او بودی و ما را این نعمت است افتاده ای این تبار و  
 پیامت و موافق حسنه و فرجام نیک و انجام محبت را کجا بهره در میثم از این پس فرمود که رسول خدای صلی  
 علیه و آله فرمود هر کس امری بجزن و اندوه افکند و از روی خلوص نیت و صفای قلب و خیال خالص بگوید بسم الله الرحمن  
 الرحیم از یک حال زرد و حال بیرون نباشد یا آنست که در دنیا بجا جت خود بالغ گردد و با از روی خود باز رسد یا در حضرت  
 خدای آمده و ذخیره پیمانده بسته آنچه در حضرت خدای بذخیره برای کسی باند بهتر و پانیده تراست گمنون سازد و گوید که  
 یعنی اگر شخص نمون در دنیا بجا جت خویش نیل نشود بنیست خود را با یوس و مهور شمارد بلکه باید بداند که خدای بسبب  
 قضای حاجت او را در دنیا برای او مصلحت ندانسته و برای او در حضرت خود ذخیره بر نهاده تا در سرای آخرت با  
 سود و منفعت بدو عاید نماید و دیگر در کتاب عیون اخبار از حضرت علی بن محسن علیه السلام مرویست که آنحضرت در  
 مستی این قول خدای تعالی لولا ان برمان رتب یعنی اگر نه بود که حضرت یوسف علیه السلام بر مان پروردگار شرف  
 دریافت هر آینه آنک ز لیا می نمود میفرمود قائم امر آة الغریز الی الصنم فالت علیہ ثوبا فقال  
 لها یوسف ما هذا فقال لیس شیء من الصنم ان برانا فقال لها یوسف لیس شیء من لا یسمع ولا یتبصر ولا  
 یفقه ولا یأکل ولا یشرب ولا یشقی انما ینخلق الانسان وعلیه فذلک قوله لولا ان رای برمان  
 یعنی در آن هنگام که ز لیا زان عزیز یوسف علیه السلام را بدست آورده همچو است در آن خلوت کار بجام آورد و بیای خود  
 و جامه بر روی آن بت که در آنجا بود بکنید یوسف علیه السلام از کردار آن صنم با آن صنم پریش گرفت گفت  
 چون شرمگین شدم که با مستورم بید میستورم و ایشتم یوسف فرمود تو از چیزی که جامه است نمی شنود و  
 نمی بیند و نمیداند و نمی خورد و نمی آشامد از زرم داری کنایت از اینکه در داری صفتی است که در خالق ممکن است و  
 اوصافی که جو از ایشان بد پس ز آنست و نه این شرم و آرزوم شوی اما سن از آنکه انما ز لیا فرید و اور تسلیم و  
 یعنی از نیک و بد و مضار و منافع بیخبر می دانش گاه ساخت شرم نیکم یعنی همین کردار تو با این بت ناچیز بر  
 من در پاس داشتن بزوان عزیز کافی است و اینست قول خدای تعالی اگر یوسف بر مان پروردگار را  
 نمیدید یعنی همین کردار تو با این بت ناچیز برای من در پاس داشتن بزوان عزیز کافی است از ز لیا یوسف را  
 از جانب خدای بر مان افتاد تا بصمت خود باقی بماند را تم حروف کوب بصمت آید با خلقت تو ام هست  
 این مطالب سبب ظاهر است و در حقیقت این بر مان برای ایمان ز لیا بود کار با کان را قیاس از خود بگیر  
 و دیگر در کتاب عیون اخبار الرضا سلام الله علیه از امام حسن عسکری از آباء عظامش از حضرت علی بن محسن علیه  
 السلام و سلامه علیه همین سطور است که آنحضرت در این قول خدای عزوجل الذی جعل لکم فی الارض فریاشا  
 و السماء بناء میفرمود جعلها ملائمة لطایعکم موافقة لإحتیاجکم و لا یجعلها شديدة أحماسا  
 و الحرارة فکفرکم و لا شديدة البرودة ففعلکم و لا شديدة طینا لیس فی صلیع ما ما یعز و لا  
 شديدة الثن فطیبتکم و لا شديدة الین کالین ففرکم و لا شديدة الصلاة فتعنع  
 علیکم فی دوزکم و آبدیکم و قبورم و ما کرم و لکنه عز و جل جعل فیها من المنان ما منفعین  
 به و تمام سکون و تمام سک علیها آبدانکم و بنیانکم و جعل فیها ما تنقاد به لکم و ذکرکم و

تعبیر لولا  
بر مان

احوال حضرت سیدنا جیدین علیه السلام